

بمناسبت ششمین سال مرك هدایت

آثار صادق هدایت

سخنرانی «ژیلیر لازار» نویسنده و محقق فرانسوی

بحث درباره آثار «هدایت» کاری است که نمی توان سرسری گرفت . هدایت مردی بود بی اندازه محبوب و تقریباً مردم گریز ؛ بندرت بسا کسی می جوشید و بجز دوستان برگزیده کسی را بخود راه نمی داد. نمی خواست که از او سخن بگویند و از تظاهرات عمومی فراری بود .

با وجود این گمان می کنم تجلیلی که امشب از او بمناسبت سالگرد مرگش می کنیم، بجاست. این یاد بود از طرفی دلخواه دوستان ایرانی ما است، زیرا بمنزله وظیفه ایست که در قبال یکی از برجسته ترین نویسندگان معاصرشان و پیر استعدادترین گشاینده راه تازه نثر معاصر ایران ادا می شود. نفوذ او روز بروز گسترش می یابد. در ظرف این چند سال آثارش پی در پی چاپ می شود، تأثیر او در نویسندگان جوان قابل ملاحظه است و همه او را بحق استاد خود می دانند .

و از طرف دیگر مخصوصاً دلخواه دوستان فرانسوی ایران است . هدایت فرانسه را خوب می شناخت ، در فرانسه تحصیل کرده بود و از نخستین سفر خود بکشور ما خاطراتی داشت که گمان می کنم آنها را دوست داشت . زبان فرانسه را بسیار خوب می دانست (چند اثر او بزبان فرانسه نوشته شده است) و بواسطه زبان فرانسه بود که با اغلب آثار ادبی جهان تماس می گرفت . با ادبیات ما آشنایی نزدیک داشت و حتی از دور پیوسته از آخرین کتاب هائی که در کشور ما انتشار می یافت باخبر بود ؛ سرانجام نیز برای پایان دادن به زندگی اش به پاریس بازگشت .

متأسفانه مردم فرانسه با آثار او آشنایی بسیار کمی دارند . آقای رژه لسکو ترجمه زیبایی از بوف کور ، یکی از مهمترین داستانهای هدایت، را تحت عنوان La Chouette aveugle انتشار داده است . و نیز آقای ولسان مونتفی که نوشته جالبی در باره زندگی و آثار هدایت دارد ، دو داستان دیگر او را در تهران ترجمه و چاپ کرده است . مقاله هائی را هم که در روزنامه های ادبی هفتگی در باره «بوف کور» انتشار یافت باید به مطالب بالا اضافه کرد و باین ترتیب تصور می کنم از مطالبی که بر بان فرانسه در باره هدایت انتشار یافته است چیزی را نا گفته نگذاشته ایم .

من می خواستم در این چند کلمه ، به فرانسویانی که حضورشان در اینجا نشانه توجه آنها به آثار ایرانی است ، آثار هدایت را معرفی کنم و در عین حال برای آنها و برای ستاینندگان ایرانی هدایت که آشنائی کافی با این آثار دارند ، آنچه را که بنظر من مشخصات اصلی این آثار متنوع و متضاد شمرده می شود تشریح کنم ؛ آناری که گاهی غم انگیز است و گاهی خنده دار ، گاهی شرح حوادث واقعی و حقیقی است و گاهی افسانه آمیز و عجیب ، گاهی نیز نو میدکننده است اما پیوسته مفتون می سازد و همیشه فرزندان نبوغ ایرانی است .

نوشته های هدایت چندان فراوان نیست اما بطور قابل ملاحظه ای گوناگون است . بیست یا بیست و پنج نوشته که اغلب آنها به صد صفحه نمی رسد و چند مقاله در مجلات ، مجموعه آناری که در ادبیات معاصر ایران اینهمه مؤثر بوده است عبارت از همین است .

مهمترین قسمت این آثار داستانهای آن است . در داستانهای کوتاه و در سرگذشت هایی که بدقت تنظیم شده است و بانگت بر جسته ای پایان می یابد ، استعداد « صادق هدایت » رشد و گسترش زیادی یافته است ، طولانی ترین این سرگذشت ها عبارت است از « علویه خانم » ، « پوف کور » ، « حاجی آقا » . اینها رومان نیستند بلکه صورت داستانهای درازی را دارند که جنبه وصفی آنها بسیار ظریف و دقیق است و نویسنده در اغلب آنها به وصف مشخصات روحی و اخلاقی یک نفر پرداخته و برای روشن ساختن جنبه های مختلف او صحنه ها و گفتگوها را اضافه کرده است . « داستان کوتاه » در ادبیات ایران ، نوع تازه ای است . البته هدایت صد در صد پایه گزار این « نوع » در ادبیات فارسی شمرده نمی شود ، زیرا در ادبیات ایران ، این فصل تازه با کتاب معروف یکی بود و یکی نبود اثر جمالزاده شروع شده است ، اما بی شک کسیکه این نوع ادبی را بقدر کافی وسعت بخشیده و نیز بعقیده من نمونه برجسته این عده از نویسندگان در ادبیات ایران شمرده می شود ، صادق هدایت است .

بجز داستانها ، آثار دیگری از هدایت باقی است که گوناگونی آنها نشانه تنوع اندیشه ها و استعداد های او است ، از این قبیل است : نمایشنامه های غم انگیز مانند نمایشنامه های تاریخی پروین دختر ساسانی و مازیار ؛ باخیالی و کلمی فکاهی مانند افسانه آفرینش که نمایشنامه هجو آمیزی برای خیمه شب بازی است . فانتزی هجو آمیز همچنین دروغ و غوغ صاحب دیده می شود که هدایت آنرا با همکاری مسعود فرزاد با امضای « یا جوج و ماجوج و کمپانی » منتشر ساخته است و مجموعه هزل آمیزی است . کتاب و لنگاری نیز به همان سبک است . آثار جدی تر او عبارتند از مقاله های

مانند انسان و حیوان ، فواید گیاه خواری ، تحقیقات ادبی بسیار جالبی در بارهٔ عمر خیام و آن قسمت از اشعار او که هدایت انعکاسی از اندیشه‌های خویش را در آنها می‌دید ، و در بارهٔ حماسه عشقی قدیمی ویس و رامین (تربستان و ایزوت ایران) و در بارهٔ کافکا نویسندهٔ چک . و نیز ترجمه‌های انگشت شماری از زبان فرانسه و ترجمه‌ای از متون زرتشتی از زبان پهلوی ، زبان ادبی دوران ساسانی . پس از دیداری از اصفهان آنچه را که در آنجا دیده‌است ضمن ضمن سرگذشتی بنام « اصفهان نصف جهان » شرح می‌دهد . همچنین مطالعاتی بارهٔ فلک‌ر و مجموعه‌ای از ترانه‌های عامیانه . هدایت پیوسته به ادبیات عامیانه و به معتقدات و آداب مردم ایران توجه داشته و کارهایی که در این رشته انجام داده بر ارزش است .

این آثار نه تنها از نظر شکل بلکه از نظر فکر نیز باهم فرق دارند ، چه فاصلهٔ درازی است بین فضای منحوس و خفه‌کننده و نومیدانهٔ « بوف کور » و هزل نشاط‌آوری که بر سایر نوشته‌ها حکومت می‌کند ؛ در میان اقدام به خودکشی و آن توجه دقیقی که نسبت به همه مظاهر زندگی وجود دارد . اما می‌توان گفت که این تباین سطحی است و آنچه مسلم است ، شخصیت توانای نویسنده وحدت لازم را به همه این آثار می‌بخشد چنانکه اغلب تلخی و مرارت از خلال هزل و شوخی آشکار است و در اغلب جاها قیافهٔ زندگی برای این نقاشی شده است که نشان داده شود به زیستن نمی‌ارزد . آیا صفت هر نویسندهٔ بزرگ این نیست که آثارش گویاتر از بحثها و اظهار عقیده‌های او است ؟ بنظر من آثار هدایت در بیشتر موارد از چیزهای دیگری سخن می‌گوید تا از اضطراب و فنا . گویی در میان دو قطب در نوسان است : یکی سایه و دیگری روشنائی . اما روشنائی آن پیوسته دور و کدر است بطوریکه می‌توان عنوان سایه روشن را که هدایت به یکی از داستانهای خود داده است به مجموعهٔ این آثار داد

از میان آثار هدایت ، یگانه داستانی که به فرانسویان معرفی شده است ، یعنی « بوف کور » مورد توجه عده زیادی از خوانندگان فرانسوی قرار گرفته است . بطور قطع « بوف کور » چه از نظر شیوهٔ نگارش و چه از لحاظ الهام و فکر ، مشخص‌ترین نمونهٔ استعداد هدایت است .

آیا می‌توان داستان « بوف کور » را نقل کرد ؟ چنین کاری بسیار دشوار است . این سرگذشت خیالی که سراپا ایهام و تموجات روحی است بهیچوجه خلاصه‌شدنی نیست . آیا این داستان ، یا بهتر بگوئیم دو داستان درهم رفته ، در کجا و چه وقت اتفاق می‌افتد ؟ این قهرمان اسرارآمیز و تنها کیست که

با تغییر شکل، زندگی پیشین خود را از سر می گیرد، مشکل است که بتوان چیزی در این باره گفت. نویسنده خواننده خویش را از فضای رویایی و یا کابوسی احاطه می کند که در آن موجودات و اشیاء، بفرمان منطق اسرار آمیزی تغییر شکل می دهند و بصورت همدیگر در می آیند. و در سایه هنر ماهرانه خویش، ما را چنان مجذوب می سازد که «بوف کور» در نظرمان کاملترین اثر او جلوه می کند. یکی از منتقدان فرانسوی هنگام بحث از ترجمه فرانسه این داستان آنرا باقالی ایرانی مجللی مقایسه کرده است که اشکال گوناگون آن با هماهنگی ظریف و دقیقی درهم رفته باشد. این قیاس خواننده را بتفکر وامی دارد و انسان بیاد يك سفونی می افتد که «تم» های گوناگون آن درهم می آمیزند و جایگزین هم می شوند. این هنر درهم آمیختن تم ها و تعقیب راه های متعدد، گاهی پنهان و گاهی آشکار و ترکیب طرح های گوناگون یکی از شیوه های مورد علاقه هدایت است و آنرا می توان در عده ای از داستانهای هدایت مشاهده کرد. اما در «بوف کور» این بازی ظریف و دقیق، بسیار پیچیده تر از سایر داستانهاست، مثلاً آن بغلی شراب کهنه که از هند آورده شده و مدت های درازی در یکی از رف های خانه مانده است، در آغاز داستان فقط شراب ساده ای است که به مهمانی داده می شود اما بعدها شراب زهر آلودی است. پیرمرد مستهزی و پست، که هر گاه قهرمان داستان در وضع مسخره آمیزی قرار می گیرد، مسانند کاریکاتور سرنوشته در برابر او ظاهر می گردد؛ گزلیک دسته استخوانی، گاهی دردست قصاب است که گوشت های خون آلود را با آن می برد، گاهی در دست قهرمان داستان پیرمرد مستهزی؛ همچنین درخت سرو و گل نیلوفر کبود و این ترانه عامیانه:

«بیا بریم تامی خوریم» که ندای ضعیفی است از جهان دیگری که در آن خوشبختی وجود دارد و دورا دور در این دنیای دوزخی طنین می افکند. از نظر فکر، بوف کور در یکی از دو قطب آثار هدایت قرار گرفته است. قطبی که در آن اضطراب و بدبینی مطلق حکومت می کند. این قطب در عین حال مبین گوشه ای از شخصیت ادبی نویسنده است. این قهرمان تنها و مردم گریز را در چندین داستان دیگر هدایت نیز می توان دید. او همان شخص عجیب داستان «تاریکخانه» است که پناهگاه مسدودی برای خویش ساخته است تا دور از مردم و دور از روشنائی زندگی کند. همان گوینده داستان «زننده بگور» است که شرح يك خود کشی است. جستجوی زیبایی ابدال که پیوسته در برابر حقایق تنفر بار، بیدادگر و سخت پایان می یابد، یکی

از مباحث مهم هدایت است؛ در «بن بست» دوستی کاملی که مدتی است فراموش شده روزی باز یافته می شود اما بعد برای همیشه از دست می رود. به تعبیر دیگر قهرمان «بن بست» یکی از افراد ایرانی نسلهای پیش است که بنیروی محبت زنده است و هنگامی که به بیهودگی آن نیز پی می برد، دل به نیستی می سپارد. زندگی زندانی است، خلائی است، عشق با اینکه خواستنی است، نجات نمی دهد. سعادت سرایی پیش نیست. تازگی کار هدایت را هنگامی احساس می کنیم که بتوانیم این افکار روشن و صریح را از خلال ریزه کاریها و پیچیدگیهای آثار او دریابیم.

بی شک در وجود هدایت نوعی «لذت از مرارت» یا «لذت اندوه زده» وجود دارد. همچنین باید مزاج عصبی او را بحساب آورد که در همان سالهای جوانی برای نخستین بار وادارش ساخت که دست بخود کشی بزند. اما تنها همین نکته برای تحلیل آثار هدایت و استقبال که از او شده و می شود کافی نیست. برای این نومیدی که در بوف کور بصورت های مختلف، نامحسوس، مشخص، شامل بر همه چیز و یا برتر از حدود زمان و مکان وجود دارد، آیا بهتر نیست که ریشه ای در میان سرخوردگی های عادی زندگی پیدا کنیم؛ ظاهراً پاره ای قطعات و برخی از گفته هائی که از زبان قهرمانان داستان او بیان می شود، مارا به چنین کاوشی برمی انگیزد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این نویسنده که خود را تنها می شمارد و می خواهد تنها باشد، در عین حال بیان کننده رنجهای جوانان روشنفکر نسل خود نیست؟ آیا بهمین سبب است که اثری نظیر «بوف کور» که ظاهراً بصورت خصوصی و خیالی تمام می شود، دارای معنای پرارزشی است که از شخص نویسنده بسیار فراتر می رود؟ جواب دادن باین سؤالات در چند کلمه کار آسانی نیست؛ اما مطرح کردن آنها ارزش دارد، زیرا بعقیده من این سؤالات از نظر شناختن «هدایت» و پی بردن به اهمیت و تأثیر او در پیشرفت ادبی ایران امروز بی ارزش نیست.

اما «بوف کور» فاصله خاصی با سایر آثار هدایت دارد. اگر هدایت اینهمه مورد استقبال هم میهنانش قرار گرفته بسبب نوشتن آناری است که اندوه و نومیدی کمتری در آنها بچشم می خورد، زیرا او تنها به بیان اضطرابات افراد نسل خویش اکتفا نکرده، بلکه در بسیاری از عواطف عمیق آنان نیز شرکت داشته و آثارش را از حالات مختلف زندگی آنان انباشته است. عشق سرزمین و مردم ایران یکی از مضامین پایدار آثار هدایت است. و همین عشق است که پیوسته الهام بخش هدایت در کاوش آثار ایران باستان

وادیات قدیم اوستائی بوده و او را به فلکرو و عرف عادات گذشتگان بای بند ساخته است. صادق اغلب پیروزیهای ایران باستان را بحسرت یاد می کند، دو نمایشنامه و چند داستان خود را به قیافه های باستانی اختصاص داده و به تیروی تخیل خویش تغییراتی در آنها داده است. تصادفی نیست که او حوادثی را انتخاب می کند که مقاومت ایرانیان را در برابر مهاجمان عرب و مغول نشان می دهد و شهزادگان و بزرگان نظیر «پروین دختر ساسانی» و «مازیار» امیر طبرستان و «یحیی» وزیر برمکی هارون الرشید یا دهگانان ساده ای نظیر «قهرمانان» سایه مغول، درد داستانهاش دیده می شوند. حتی در «بوف کور» هم گلدان راغه ای با رنگ های بسیار جالب که در کوچه های شهر «ری» پیدا می شود، مانند پیام آشنائی است که از اعماق تاریخ ملی ایران بگوش می رسد. همچنین در تشریح زندگی امروزی، این عشق با ایران به بهترین وجهی بیان می شود، زیرا قدرت مشاهده عجیب نویسنده در این مورد بیاریش می- شتابد. هدایت درد داستانهای مختلف خویش، خواننده را در گوشه و کنار کشور ایران، در دهات مازندران، در کوچه های شیراز، در بازار همدان و تهران و همچنین در میان زوار قزوینی که در کاروانی روی شتران نشسته اند و برای آمرزش گناهان خود به کربلا می روند، گردش می دهد. صحنه ها بسیار متنوع و گوناگون است یکی از این صحنه ها کاروانسرائی است در راه مشهد که هنگام زمستان مسافران از بیم سرما در حجره های بی در و پیکر بر هم افتاده اند و در همان حال کاریچی هادرون کاری خوابیده اند و سیلهای بلندشان از سرما یخ زده. دیگری «چایخانه» ای است در کوهستان در میان سکوت بعد از ظهر تابستان، دور هگدر در سایه درخت توتی سرگرم صحبت می شوند. و با صحنه زیبائی از انگورچینی که با ترانه های عامیانه آمیخته است یا وصف گردش نوروزی، در زیر نوازش نخستین نسیم بهاری و در میان دهقانان کرج است که جامه های نودوخته بتن دارند.

و گاهی نیز نیروی تخیل نویسنده اقلیمی افسانه ای بدید می آورد. محل وقوع یکی از داستانها در حوالی «دماوند» و در یکی از اعصار ماقبل تاریخ مقارن دورانی است که میمونها هنوز کاملاً بصورت انسان در نیامده اند و دیگری هم در همان نقاط، در شهر تازه در آمدی متعلق به چهار هزار سال پس از میلاد است. صحنه داستان «آفرینگان» در میان ارواحی قرار دارد که بنا بر رسوم آئین زرتشت اجسادشان را در «استودان» هائی می گذاشتند که نظیر شان هنوز هم در حوالی «ری» نزدیک تهران وجود دارد.

ناتمام

ترجمه رضاسید حسینی